

# الهیات خاص

## فلسفه ابن سینا

در

قسمت سوم

امیر شیرزاد

نوعیه‌ای دارای افراد متعدد باشد لاجرم مجرد تام نبوده و مادی می‌باشد.

بنابراین کثرت در طبیعت نوعیه واحد مستلزم مادی بودن آن طبیعت است. بوعلی در اشارات و تنبیهات پس از اثبات توحید، تحت عنوان «فائده» بهمین موضوع می‌پردازد:

«فائده: اهل من هذا ان الاشياء التي لها حد نوعی واحد فانما تختلف بعلة اخرى و انه اذا لم يكن مع الواحد منها القوة القابلة لتأثير العلة - وهي المادة - لم يتعين الا ان يكون في طبيعة من حق نوعها ان يوجد شخصاً واحداً و اما اذا كان يمكن في طبيعة نوعها ان تحمل على كثيرين فتعين كل واحد بعلة فلا يكون سوادان ولا يباضان في نفس الامر اذا كان لاختلاف بينهما في الموضوع و ما يجري مجراه»<sup>(۲)</sup>

بر مبنای مطالب فوق از آنجا که حق تعالی اولاً حقیقت مجرد تام و فوق تمام است و ثانیاً ماهیت او عین حقیقت و جوب وجود می‌باشد و ثالثاً هیچیک از ملاکهای کثرت در او راه ندارد؛ پس مشارک و ند نداشته و «واحد» می‌باشد:

«فاذن لا يكون له مشارک في معناه فالاول لا ندله»<sup>(۳)</sup>

### «فکته»

باتأمل در این برهان می‌توان گفت که این برهان متوقف بر دو مطلب است؛ یکی اینکه واجب الوجود مادی نیست و دیگر آنکه جوب وجود حقیقت و معنی واحدی است. از اینرو مناقشه در هر یک از این دو مطلب موجب مخدوش شدن برهان می‌گردد؛ یعنی اگر کسی تجرد حقیقتی را

### «کثرت و مادیت»

تا اینجا مباحثی چند در باب توحید ذکر گردید که در این بخش پس از تکمیل آنها کلیه مباحث جمع‌بندی شده و مقاله پایان می‌رسد.

بیان بوعلی برای اثبات توحید واجب تعالی که می‌توان بیان قبلی (کثرت و معلولیت) را نیز به این بیان برگرداند این است که ملاک کثرت، غیریت است و لذا تعدد دو شیء یا از جهت تغایر معنا و ماهیت آنهاست؛ به این معنی که هر یک از آنها دارای حقیقت و ماهیتی مغایر با حقیقت و ماهیت دیگری است؛ و یا اگر از نظر معنی و حقیقت واحد هستند، عامل کثرت آنها، امری و راه معنی مشترک از قبیل حامل معنی، موضوع و ماده و یا زمان و مکان و وضع و امری از این دست خواهد بود.

بر این اساس اگر حقیقت واحدی - که از نظر معنا اختلاف در آن نیست - فرض شود و از طرف دیگر این حقیقت بهیچ سبب و امری از ملاکهای کثرت همچون ماده، موضوع، زمان، مکان و ... وابسته نباشد؛ لاجرم کثرت در آن راه نخواهد داشت:

«كيف تكون الماهية المجردة عن المادة لذاتين،

و الشيطان انما يكونان اثنين اما بسبب المعنى و اما

بسبب الحامل للمعنى و اما بسبب الوضع او المكان

او بسبب الوقت و الزمان و بالجملة لعلة من العلة

لأن كل اثنين لا يختلفان بالمعنى فانما يختلفان

بشيء عارض للمعنى مقارن له، فكل ما ليس له

وجود الا وجود معنى و لا يتعلق بسبب خارج او

حالة خارجية فيماذا يخالف مثله؟»<sup>(۱)</sup>

حاصل این برهان این است که هر «ماهیت مجرد از ماده» - از آنجا که هیچیک از ملاکهای کثرت در آن نیست - در مقام تحقق، جز یک فرد نخواهد داشت و نوعش منحصر در فرد خواهد بود، همانطور که اگر ماهیت

۱- شفا، الهیات، مقاله هشتم، فصل ۵، ص ۳۵۰؛ و نیز ر.ک. مبده و معاد، مقاله اول، فصل ۱۰، ص ۱۱.  
۲- اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط ۴، ص ۵۱  
۳- شفا، الهیات، همان.

را نپذیرد و یا برای وجوب وجود، حقیقت واحدی قائل نباشد، این برهان برایش تام نخواهد بود. لیکن باید توجه داشت که هر دو مقدمه در جای خود میرهن است؛ یعنی اولاً ثابت شده که خدای تعالی، جسم و مادی نیست، زیرا مادی بودن مستلزم امکان، ترکیب و معلولیت است؛ و ثانیاً پیش از این تبیین شد که خدای تعالی ماهیتی غیر از وجوب وجود ندارد و وجوب وجود حقیقت واحدی است که همان تأکد وجود است؛ و لذا برهان تام می‌باشد.

### «کثرت و وجوه تمایز»

بیان دیگر بوعلی در اثبات توحید مبتنی بر این مطلب است که وجوب وجود نمی‌تواند معنی مشترک بین چند امر متعدد باشد.

توضیح اینکه وقتی دو یا چند واجب الوجود باشد؛ قطعاً بین آنها باید وجوه تمایز و تغایری باشد؛ زیرا در صورتی که دو واجب الوجود مفروض هیچگونه تمایزی نداشته باشند در واقع یکی خواهند بود. حال گفته می‌شود که وجوه تمایز بین دو امر از سه نحو خارج نیست. یا این است که آن دو امر در هیچ

چیزی با یکدیگر مشترک نیستند و اختلاف آنها به طور صد در صد و به تمام ذات است چنانکه بین جوهر و عرض چنین است و یا در جزئی از ذات یعنی «جنس» مشترک و در جزء دیگر ذات یعنی «فصل» اختلاف دارند چنانکه انسان و اسب در حیوانیت مشترک و در فصول مختلفند و یا این است که در معنی و ذات با یکدیگر مشترک و در لواحق و عوارض متمایزند چنانکه دو فرد انسان، در معنای نوعی «انسان» مشترک و در رنگ و وزن و سایر اعراض مختلفند. تمایز بین دو واجب الوجود مفروض نیز از این سه حالت خارج نیست و هر سه فرض آن نیز محال است، لاجرم واجب الوجود متعدد نبوده و واحد خواهد بود.

نکته‌ای که ذکر آن در اینجا لازم است این است که بوعلی از میان وجوه تمایز سه‌گانه فوق، وجه نخست یعنی فرض تمایز بتمام ذات را ذکر نمی‌کند و فقط

استحالة دو فرض دیگر یعنی تقسیم جنس به فصول و تقسیم نوع به عوارض را متذکر می‌شود و همین امر شبیهه معروف به ابن‌کمنه مجالی طرح می‌دهد که چه اشکالی دارد که دو واجب الوجود داشته باشیم که بتمام ذات از یکدیگر متباین باشند که در مباحث آینده خواهد آمد. نیز باید یادآور شد که بوعلی در تبیین این مطلب دارای چند تقریر است که در چند جای «شفا» به آن پرداخته است. یکی از آنها که در بحث خواص واجب در مقاله نخست شفا به آن پرداخته این است که انقسام معنی وجود یا بنحو انقسام به فصول است و یا بطریق انقسام به عوارض است:

«ان انقسام معنی وجوب الوجود فی الکثرة لایخلو من وجهین: اما ان یکون علی سبیل انقسامه بالفصول و اما علی سبیل انقسامه بالعوارض»<sup>(۴)</sup>

در حالت اول فرض بر این است که واجب الوجودها از نظر معنی جنسی یعنی «وجوب وجود» مشترک بوده و از نظر فصول با یکدیگر اختلاف دارند. چنین فرضی محال است؛ زیرا می‌دانیم که فصل داخل در معنی و حقیقت جنس نیست؛ مثلاً ناطقیت داخل در معنی «حیوانیت» نیست لیکن تحقق بخش جنس است؛ زیرا جنس بدون انضمام فصل، امری مبهم است و تحصیل ندارد چنانکه حیوان بدون فصل ناطق یا صاهل یا... در خارج تحقق ندارد:

«ثم من المعلوم ان الفصول لا تدخل فی حد ما یقام مقام الجنس فهی لاتفید الجنس حقیقته و انما تفیده القوام بالفعل، و ذلك كالناطق، فان الناطق لایفید الحيوان معنی الحيوانية بل یفیده القوام بالفعل ذاتا موجودة خاصة»<sup>(۵)</sup>

بر این اساس می‌گوییم اگر وجوب وجود معنای مشترک جنسی بین چند واجب باشد هر یک از آنها باید دارای فصل خاص خود باشند. این فصل داخل در حقیقت و معنای وجوب وجود نخواهد بود اما محصل و تحقق بخش وجوب وجود خواهد بود و چنین امری از دو جهت محال است.

۴- شفا، الهیات، مقاله اول، فصل ۷، ص ۴۵.

۵- همان

نخست آنکه حقیقتِ وجوب وجود همچون حیوانیت نیست که «وجود» نسبت به آن عرضی باشد. توضیح اینکه معنی جنسی همچون حیوانیت، یک امر ماهوی است و هر امر ماهوی نسبت به وجود و عدم حالت تساوی دارد و تا وجود عارض آن نگردد موجود نمی‌شود. در حالیکه حقیقتِ وجوب وجود چیزی جز وجود مؤکد نیست و لذا چنین نیست که وجود عارض بر واجب الوجود گردد.

بر این مبنا در مانحن فیه محال است که فصل - که گفته شد تحقق بخش جنس است - به وجوب وجود که عین وجود است، وجود ببخشد.

دیگر آنکه لازم می‌آید که حقیقت واجب الوجود در تحقق بالفعل خود محتاج امری وراء خود باشد و این امر مستلزم وجوب بغیره است که با وجوب بذاته منافات دارد:

«فیجب ایضاً ان تكون فصول وجوب الوجود، ان صحّت، بحيث لاتفید وجوب الوجود حقیقة

وجوب الوجود، بل یفیده الوجود بالفعل. و هذا محال من وجهین: احد هما انه لیس حقیقة وجوب الوجود الانفس تأکد الوجود لا کحقیقة الحيوانية التي هی معنی غیر تأکد الوجود، و الوجود لازم لها او داخل علیها، کما علمت، فاذن افادة الوجود لوجوب الوجود، هی افادة شرط من حقیقة ضرورة، و قد

منع جواز هذا ما بین الجنس و الفصل. والوجه الثاني انه یلزم ان تكون حقیقة وجوب الوجود متعلّقة فی ان تحصل بالفعل بموجب له، فیكون المعنی الذی به یكون الشئ واجب الوجود یجب وجوده بغیره و انما کلامنا فی وجوب الوجود بالذات فیكون الشئ الواجب الوجود بذاته واجب الوجود بغیره، و قد ابطالنا هذا» (۶)

نتیجه آنکه معنای وجوب وجود معنای جنسی نمی‌باشد که به فصول منقسم شود:

«فقد ظهران انقسام وجوب الوجود الی تلک الامور، لایکون انقسام المعنی الجنسی الی الفصول» (۷)

اما حالت دوم این است که وجوب وجود معنای نوعی باشد که منقسم به عوارض گردد چنانکه حسن و حسین و تقی و نقی در حقیقت نوعی انسان بودن مشترکند و اختلافشان به عوارض است.

چنین کثرتی درباره واجب الوجود محال است زیرا این لواحق از دو حال خارج نیستند یا لازم ذات واجب الوجود هستند و واجب الوجود از آن جهت که واجب الوجود است واجد آنهاست و یا اینکه معلول ذات واجب نبوده و از ناحیه غیر، عارض واجب الوجود می‌گردند و در اینصورت محتاج علت خواهند بود.

حال می‌گوییم اگر چند واجب الوجود داشته باشیم که وجه تمایز آنها به عوارض باشد، یا این لواحق لازمه وجوب وجودند که در اینصورت باید همه واجب الوجودها در آن اتفاق داشته باشند و این خلاف فرض است و یا از ناحیه وجوب وجود نیستند و از ناحیه سبب دیگری می‌باشند که در اینحال اگر آن سبب خارجی نباشد، آن امور نخواهند بود

و در نتیجه تمایزی بین واجب الوجودها حاصل نمی‌شود و همه آنها یک ذات خواهند بود و یا اینکه هیچ واجب الوجودی محقق نخواهد بود.

لهذا فرض چند واجب الوجود متمایز به لواحق و عوارض مستلزم آن است که هر یک از واجب الوجودها در وجوب وجود خاص خود، محتاج به امر وراء خود باشند و این بمعنای ممکن

الوجود بودن آنها از این نظر است و با وجوب بذاته منافات دارد:

«و لا یسجوز ان تكون نوعیة محمولة علی کثیرین، لان اشخاص النوع الواحد، کما بینا، اذا لم تختلف فی المعنی الذاتی، وجب ان تكون انما تختلف بالموارض، و قد منعنا امکان هذا فی وجوب الوجود» (۸)

تقریر دیگر بوعلی چنین است که واجب الوجودهای مفروض یا در حقیقت با یکدیگر مشترکند و اختلافشان به عوارض و لواحق است که آن عوارض، یا عارض وجود

اگر وجوب وجود معنای مشترک جنسی بین چند واجب باشد هر یک از آنها باید دارای فصل خاص خود باشند. این فصل داخل در حقیقت و معنای وجوب وجود نخواهد بود اما محصل و تحقق بخش وجوب وجود خواهد بود و چنین امری از دو جهت محال است.

۷- همان

۶- همان.

۸- همان، ص ۴۶

واجب بما هو وجود واجب می‌شوند که در اینصورت همه آنها باید متفق باشند و این خلاف فرض است و یا این اعراض بسبب عوامل خارجی عارض وجود می‌گردند که بدلیل مذکور در بالا، مستلزم امکان واجب می‌باشد؛ و یا این است که واجب الوجودهای مفروض در معنی فصلی با یکدیگر اختلاف دارند؛ در اینصورت یا این وجه اختلاف شرط در وجوب وجود است که در این حالت باید همه واجبه واجد آن باشند و این خلف است؛ و یا این است که وجه اختلاف، شرط وجوب وجود نیست که در اینصورت وجه اختلاف، امری عرضی خواهد بود که بطلان آن گذشت و نیز وجوب وجود بدون آن امر عرضی محقق می‌باشد.

نتیجه آنکه هیچیک از وجوه تمایز در واجب الوجودها راه ندارد و لذا واجب الوجود واحد است.

بیان دیگر بوعلی در «شفا» چنین است که چنانچه وجوب وجود، معنای مشترک در امور متعدد باشد قطعاً آنها بعد از اتفاق در وجوب وجود، اختلاف خواهند داشت. حال این موارد اختلاف یا امور وجودی هستند که در هر یک از آنها موجود است و در نتیجه هر یک با دیگری مخالف است و یا امری‌اند که در هیچیک موجود نیست و یا امری هستند که در بعضی وجود دارد و در دیگری وجود ندارد.

اگر وجه اختلاف در هیچیک موجود نباشد در واقع اختلافی بین آنها وجود نخواهد داشت و این خلاف فرض است؛ و اگر وجه اختلاف در بعضی موجود باشد و در بعضی موجود نباشد بدین نحو که یکی از آن دو واجد حقیقت وجوب وجود همراه با امری دیگر باشد که این امر در حقیقت وجوب وجود ثانی وجود نداشته باشد و همین «عدم» موجب امتیاز دومی از اولی گردد؛ در چنین فرضی شأنیت حقیقت وجوب وجود این است که بدون وجود امر زائد مفروض تحقق داشته باشد.

حال یا چنین است که وجوب وجود بدون امر زائد محقق خواهد بود که در اینصورت آن امر زائد، شرط تحقق وجوب وجود نخواهد بود؛ علاوه که ترکیب هم پیش می‌آید در حالی که واجب الوجود مرکب نیست؛ و یا این است که وجوب وجود بدون آن امر زائد، محقق نمی‌شود که در اینصورت امر زائد شرط وجوب وجود خواهد بود و باید آن موردی که فاقد آن امر زائد فرض شده، واجب الوجود نباشد، که خلاف فرض است.

اما قسم سوم - که وجه اختلاف در هر یک از حقائق وجوبی، امور وجودی و مختص خود آن باشد - مستلزم ترکیب در هر یک از آنهاست.

علاوه که در چنین فرضی یا چنین است که وجوب وجود، بدون آن امور زائد تام خواهد بود و یا این است که آن امور زائد در تمامیت وجوب وجود، شرط می‌باشند. در صورت اول در حقیقت وجوب وجود، اختلافی نخواهد بود و اختلاف صرفاً در عوارض لاحق خواهد بود و این فرض هم نادرست است زیرا وجوب وجود در قوام خود از آن لواحق مستغنی است.

در صورت دوم - که آن امور زائد، شرط تمامیت وجوب وجود باشند - یا چنین است که معنا و حقیقت وجوب وجود بدون آن امور زائد تام نیست؛ و یا این است که حقیقت وجوب وجود فی نفسه تام است؛ و «این فرد» یا «آن فرد» بودن در حقیقت آن نقش ندارد. لیکن برای «حصول وجود» و «تحقق بالفعل» هر یک از آنها به آن امور زائد نیاز است؛ مثل هیولی که در تحقق وجود بالفعل خود به «صورتی» محتاج است.

بنابر حالت اول، هر یک از آن امور در تقویم وجوب وجود، داخل خواهد بود و در حالت دوم لازم می‌آید که وجوب وجود در تحقق خود محتاج غیر باشد و این هر دو قسم نادرست است؛ زیرا هیچ امری خارج از وجوب وجود نمی‌تواند شرط وجوب وجود و یا عامل فعلیت آن باشد. چنین امری مستلزم امکان واجب الوجود خواهد بود.

با توجه به بطلان همه اقسام مذکور این نتیجه حاصل می‌شود که حقیقت وجوب وجود متعدد نبوده و واحد خواهد بود.<sup>(۹)</sup>

### «شبهه ابن کمونه»

شبهه معروف به ابن کمونه در بحث توحید الهی، نخست توسط شیخ اشراق در مطارحات طرح گردید و سپس شارح مطارحات (ابن کمونه) بطور تفصیلی بدان پرداخت و از اینرو بنام وی شهرت یافت.

قبلاً گذشت که فرض دو واجب الوجود، مستلزم وجه تمایز بین آنهاست؛ زیرا در صورت عدم تمایز، تعدد حاصل نمی‌گردد. این وجه تمایز یا یک «امر ذاتی» است، چنانکه انسان و اسب در یک امر ذاتی مثل فصل با یکدیگر تمایز دارند و در این صورت وجه اشتراک آنها در جنس خواهد بود و یا اینکه وجه اختلاف آن دو در امر عرضی است، مانند زید و بکر که در مشخصات و عوارضی از قبیل قد، وزن، رنگ و ... با یکدیگر اختلاف دارند که بنابراین وجه اشتراک آنها در نوع خواهد بود.

پس وجه اشتراک یا «جنس» است و تمایز بحسب

۹- همان، مقاله ۸، فصل ۵، ص ۳۵۳-۳۵۰.

«فصول» می‌باشد و یا «نوع» است و تمایز به «اعراض» می‌باشد.

همین بیان در مورد دو واجب الوجود مفروض جاری است و بر این مبنا واجب الوجودهای متعدد یا در معنای جنسی با یکدیگر مشترک و در معنای فصلی با یکدیگر اختلاف دارند. که بطلان آن قبلاً گذشت - و یا در معنای نوعی با یکدیگر مشترک و در امور عرضی متمایزند، که بطلان این قسم نیز گذشت.

در اینجا فرض دیگری نیز قابل تصور است و همین فرض مبتنی شبههٔ ابن کمونه واقع شده است.

آن فرض دیگر این است که می‌توان دو واجب الوجود را در نظر گرفت که در هیچ امر ذاتی از قبیل جنس و نوع با یکدیگر مشترک نباشند، بلکه اساساً دو ذات بسیطی باشند که بتمام ذات و حقیقت خود از یکدیگر ممتاز و مختلف باشند.

در اینصورت دو واجب مفروض، فاقد هرگونه وجه اشتراک خواهند بود و لاجرم وجه امتیاز آنها فصل و یا عوارض نخواهد بود بلکه حقیقت ذات هر یک بتمامی متمایز از ذات دیگری می‌باشد همانطور که اجناس عالیه مثل کم و کیف چنینند.

پس در مجموع سه فرض متصور است: یکی اینکه دو واجب الوجود در امر ذاتی جنس، مشترک و در امر ذاتی فصل متفاوت باشند دوم آنکه آن دو واجب الوجود در حقیقت نوع، مشترک و در عوارض با یکدیگر مختلف باشند و سوم آنکه دو واجب فاقد هرگونه وجه اشتراک و واجد حقایق متمایز بتمام ذات باشند.

از این سه فرض، دو فرض اول در کلمات بوعلی مطرح گردیده و بطلان آن تبیین شده است اما قسم سوم در بیانات شیخ، مسکوت مانده است.

اما وجه مسکوت ماندن آن در کلمات شیخ چیست؟ آیا بوعلی از این قسم غافل بوده و یا نیازی بذکر و ابطال آن نمی‌دیده است؟

برخی از صاحب‌نظران بر عقیدهٔ دوم هستند و معتقدند با توجه بمبتنی شیخ که «وجوب وجود را برای واجب الوجود عین حقیقت ذات آن واجب» می‌داند، اساساً جایی برای طرح این شبهه و دفع آن نمی‌ماند.

بیان استاد شهید، مرتضی مطهری، در این زمینه چنین است:

«در کلام شیخ روی این فرض بحث نشده است، فرضی که بعدها ابن کمونه مورد استناد قرار داده است. ولی آیا این بحث نکردن به این دلیل

بوده که شیخ غفلت کرده است؟ یا بحث در این فرض را لازم نمی‌دیده است؟ ما در آن اوایل کتاب که در این مورد بحث می‌کردیم عرض کردیم که شیخ لازم نمی‌دیده است که در این مورد بحث کند. وقتی که می‌گوید وجوب وجود عین ذات واجب الوجود است جایی برای این بحث باقی نمی‌ماند... وقتی می‌گوییم دو واجب الوجودی که بتمام ذات متفاوتند و هیچ وجه مشترک ندارند [با این امر متناقض است که وجوب وجود عین ذاتشان است] و وجه مشترک آن دو می‌باشد؛ پس واجب الوجودها در این جهت با هم مشترکند. اگر در این جهت هم مشترک نباشند پس چطور این دو واجب الوجود می‌باشند پس ناچار باید بگوید در این امر با هم مشترکند. می‌گوییم خود وجوب وجود که وجه اشتراک این دو است، چیست؟ آیا عارض بر این ذاتهاست یا عین ذاتهاست؟ کسی که می‌گوید اینها بتمام ذات متباینند، ناچار باید بگوید اینها دو ذاتی هستند که وجوب وجود عارضشان شده است. شیخ ثابت کرد که وجوب وجود تأکد وجود است و حقیقت وجود است و محال است که بتوانیم وجوب وجود را بعنوان یک معنی عارضی برای ذاتها در نظر بگیریم. شیخ این مطلب را تحکیم کرده اما دیگری که بعد از شیخ آمده‌اند این نکته را درست در نیافته بودند؛ بهمین جهت در جواب شبههٔ ابن کمونه در مانده‌اند و الا اگر نکته‌ای را که اصل و پایهٔ سخن شیخ است خوب دریافته بودند، چنین مسائلی مطرح نمی‌شد. اساس شبههٔ ابن کمونه بر این است که دو ذات واجب الوجود متباینند و با یکدیگر هیچ وجه مشترک ندارند. بسیار خوب، وجوب وجود که وجه مشترک بین آنهاست، این را نمی‌توانیم انکار کنیم. از یک طرف می‌پذیرید وجوب وجود وجه مشترک است و از طرف دیگر می‌گویید که اینها به تمام ذات متباینند؛ پس باید بگویید این وجه مشترک، وجه مشترک عارضی است. باید وجوب وجود را عارض بر ذات واجب الوجود بدانید و این همان مطلبی است که شیخ از اول اثبات کرده که وجوب وجود نمی‌تواند عارض ذات واجب الوجود باشد؛ بلکه عین ذات واجب الوجود است.»<sup>(۱۰)</sup> □

۱۰- درسهای الهیات شفا، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۲۴۲.